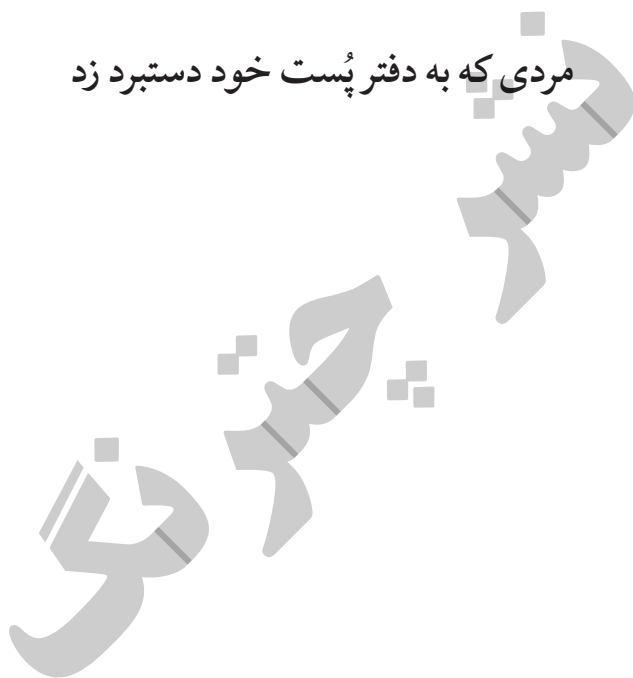


مردی که به دفتر پُست خود دستبرد زد





## آغاز

قاضی گری<sup>۱</sup> به دو متهم حاضر در جایگاه اتهام، خیره شد. کریس و سو هسکینز<sup>۲</sup> به جرم سرقت ۲۵۰۰۰۰ پوند از دارایی اداره پست و جعل چهار پاسپورت متهم شناخته شده بودند.

آقا و خانم هسکینز به نظر هم سن و سال می رسیدند که خیلی جای تعجب نداشت، چون آن‌ها حدود چهل سال پیش با هم به یک مدرسه می رفتند. می توانستی از کنارشان بگذری بدون آنکه به آن‌ها نگاهی دوباره بیندازی. کریس قدی حدود یک متر و هشتاد سانت داشت، موهای موج تیره اش داشت خاکستری می شد و حداقل شش کیلوگرم اضافه وزن داشت. راست در جایگاه ایستاده بود و اگرچه کتش کهنه شده بود، اما پیراهنش تمیز بود و کراوات راهرش نشان می داد عضو یک کلوب است. به نظر می رسید کفش های سیاهش هر روز صبح با تُف جلا داده می شوند. همسرش، سو، کنارش ایستاده بود. لباس گل دار مرتب و کفش های معقولش به زنی مرتب و منظم

---

1. Gray

2. Chris and Sue Haskins

اشاره داشت، ولی آن لحظه هر دوی آن‌ها لباس‌هایی به تن داشتند که معمولاً برای کلیسا می‌پوشیدند. بالاخره، در نظر آن‌ها قانون کم از قادر مطلق نبود.

قاضی گری نگاهش را به سمت وکیل مدافع آقا و خانم هسکینز (مرد جوانی که بیشتر برحسب هزینه انتخاب شده بود تا تجربه) برگرداند.

قاضی از روی لطف خاطر نشان کرد: «شکی نیست مایلید پیشنهاد کنید که در این پرونده شرایط تخفیف وجود دارد، آقای راجرز؟»

وکیل تازه‌کار از جایش بلند شد و تأیید کرد: «بله، سرورم.» دوست داشت به سرورش بگوید که این دومین پرونده‌اش است، ولی احساس کرد سرورش تمایلی نخواهد داشت که آن را شرط تخفیف در نظر بگیرد.

قاضی گری به جایش تکیه داد، انگار خود را آماده می‌کرد تا بشنود چطور پدر ناتنی ظالم آقای هسکینز او را هر شب کتک می‌زده و عموی شیطان‌صفت خانم هسکینز در سن بلوغ به او تجاوز می‌کرده است. ولی نه، آقای راجرز به دادگاه اطمینان داد که هسکینزها از خانواده‌ای متعادل و شاد آمده‌اند و در حقیقت با هم به یک مدرسه رفته‌اند. تنها فرزند آن‌ها، تریسی، فارغ‌التحصیل دانشگاه بریستول، اکنون در آشفورد<sup>۱</sup> مشاور املاک بود؛ یک خانواده نمونه.

وکیل راجرز قبل از اینکه توضیح دهد چطور هسکینزها آن روز صبح گذرشان به جایگاه متهمان افتاده بود، نیم‌نگاهی به دفاعیه خود انداخت. قاضی گری بیشتر و بیشتر مجذوب داستان آن‌ها شد و زمانی که وکیل مدافع دوباره به جایش برگشت، احساس کرد به زمان بیشتری نیاز دارد تا مدت محکومیت را بررسی کند. دستور داد تا دو متهم، دوشنبه پیش رو، ساعت ده پیش از ظهر در محضر او حاضر شوند و تا آن موقع، او به تصمیمی خواهد رسید.

راجرز برای بار دوم از جایش بلند شد.

قاضی پرسید: «بی‌شک شما انتظار داشتید بنده برای موکلین شما وثیقه منظور کنم، آقای راجرز؟» یک ابرویش را بالا انداخت و پیش از اینکه وکیل مدافع جوان و متعجب بتواند پاسخی دهد، قاضی گری گفت: «موافقت شد.»

جسپر گری سر میز ناهار روز یکشنبه دربارهٔ محمصهٔ آقا و خانم هسکینز به همسرش توضیح داد. پیش از اینکه گوشت بره‌اش را ببلعد، و نسا گری نیز عقیدهٔ خود را ابراز کرد: «اون‌ها رو به یه ساعت کار خدمات اجتماعی محکوم کن و بعد یه حکم دادگاه صادر کن و به ادارهٔ پست دستور بده اصل سرمایه‌شون رو تمام و کمال پس بده.» این گفته، احساسی معمول را آشکار می‌ساخت که معمولاً در میان گونه‌های مذکر یافت نمی‌شد.

به منظور اجرای عدالت در حق هسکینزها، قاضی با همسرش موافق بود، اگرچه به او گفت که هرگز این کار را نخواهد کرد.

همسرش پرسید: «چرا نه؟»

«به خاطر چهارتا پاسپورت.»

